

## سرگفتار باستان‌شناسی

بسط انواع آن اعم از فلسفه‌های تاریخ نظری و تحلیلی و انتقادی در سطح جامعه جهانی همه مؤید بسط اندیشه و پیچیده‌تر شدن آگاهی تاریخی بشر و تحول جدی در گفتمان‌ها و دیدمان‌های تاریخی در منطقه‌های غربی تاریخ بشری ما بوده است.

دستیابی به ابزارهای ظریف ارتباطی، انتقال جریان سیال و سریع اطلاعات به موازات داد و ستدهای چند ضلعی و گسترده میان رشته‌ها و دانش‌ها و حوزه‌های معرفتی خویشاوند و ناخویشاوند و رویکردهای علمی و فکری مختلف، دارای نقش مؤثر و تعیین کننده هم در ظهور انقلاب علمی در مدل‌ها به تعبیر کوهن؛ و هم در بروز تحول در رویکردهای فکری و علمی و فراخ و پیچیده و ظریف و عمیق و باریک‌تر شدن نوع مسئله‌ها و معماهای مطرح شده در میان عالمان و متفکران و متخصصان این یا آن رشته علمی و حوزه فکری و معرفتی داشته است.

حجم و هجوم سنگین، نفس گیر و بی‌امان منابع، داده‌ها و اطلاعاتی را که باستان‌شناسان در همین یک سده و نیم اخیر به هزینه عمر نسل‌ها و سرمایه اندیشه جمعیت‌های متخصص، سخت‌کوش و علاقمند در سطح جامعه جهانی با کلنگ و دلو باستان‌شناختی از منطقه‌ها و دوران‌ها و لایه‌های ناشناخته و مدفون و متروک گذشته، کشف، گردآوری، هویت بخشی و داوری کرده و در اختیار خاص و عام نهاده‌اند؛ گواه دیگری بر چرخش‌ها و دگرگونی‌های مهم و بنیادین در اندیشه و آگاهی تاریخی بشر زمانه جدید و منظر و معرفت او از سابقه مدنی و پیشینه معنوی خویش است.

همان گونه که به اشاره یادآور شدیم خاستگاه، زیستگاه و کانون چنین تحولاتی در دوران جدید، منطقه غربی تاریخ جهانی بوده است. پس لرزه‌های آن زلزله‌ها و تکان‌ها و جنبش‌ها و چرخش‌ها

اثرات عمیق دیدگاه‌های جدید تاریخی و رخنه‌ای که مورخان دوران جدید و رویکردهای تاریخ‌مدار در روان و رفتار، ذوق و زیبایی، خرد و دانایی و فرهنگ و زندگی بشر مدرن و معاصر کرده‌اند به طرز آشکار همه جا و در همه جوامع روزگار ما احساس می‌شود. اتفاقی نیست که حتی دانش‌های طبیعی نیز برای موضوعات تجربی مورد مطالعه خود، موزه بنیاد نهاده و سعی می‌ورزند با رویکردی آرکئولوژیک و به طریق باستان‌شناختی و به کمک و وساطت ابزارهای شناخت باستان‌شناسانه، پدیدارهای طبیعی را جراحی، لایه‌نگاری، ریشه‌کاوی و منشأیابی کرده و زمینه پیدایش، پیشینه و فرآیند "تاریخی" آن‌ها را بجویند و بکاوند و بشناسند و بقایای مادی‌شان را زیر سقف و در سالن و پشت ویتترین موزه‌های عالم جدید به تماشای خاص و عام بگذارند.

تنها همین اصطلاحات، مفاهیم، ترکیبات، مشتقات و مفهوم سازی‌های جاری و رایج و شناور در عرصه فرهنگ و زندگی و زبان و اندیشه بشر روزگار ما درباره تاریخ علم و فلسفه و شعر و ادب و اسطوره و جادو و هنر و دیانت و کنش‌های ذوقی و آیینی و اندیشه و نماد و نشانه گرفته تا تاریخ ماده و کیهان و حیات کافی است متقاعد شویم به چه میزان در جهانی زندگی می‌کنیم سخت تاریخی شده، تاریخ‌مدار و تاریخ‌اندیش و تاریخ‌پسند و تاریخ‌پرست و تا چه حد به طرز بی‌سابقه تاریخ اندیشه و آگاهی تاریخی بر قلمروهای دیگر تفکر، تعقل و دانایی بشر زمانه ما سایه افکننده و بر آن سروری می‌کند.

ظهور پدیده آرکئولوژی و رویش و رشد شتابناک رشته‌ها و خرده رشته‌های باستان‌شناختی شانه به‌شانه موزه‌ای شدن موارث مدنی و معنوی جامعه‌ها و توجه جدی و عمیق به فلسفه تاریخ و



و آوارها را اینک حتی در منطقه‌های سنت‌ها و فرهنگ‌های بومی و در میان جامعه‌ها و جمعیت‌هایی که طی هزاره‌ها در انزوای تاریخی به سر می‌بردند نیز می‌توان احساس کرد. شمار بسیاری از این سنت‌ها و فرهنگ‌ها و جامعه‌ها و جمعیت‌های بومی، حتی برخی مدنیت‌های کهن قاره‌ای چونان جوامع آمریکای سرخپوستان در همان نخستین رویارویی با طوفان تحولات و چالش‌های جدید تاریخی که از منطقه غربی تاریخ به پا خواسته بود از پای افکنده شده و از میان رفتند و جسم و جسد موارث مدنی و معنوی آن‌ها را باستان‌شناسان و انسان‌شناسان غربی گردآوری کرده و زیر سقف و در سالن موزه‌های مدرن خود به تماشا نهاده‌اند. واکنش قاره‌ها، منظومه‌ها منطقه‌ها و حوزه‌های مدنیت و معنویت شرقی تاریخ جهانی که طی هزاره‌ها خاستگاه و زیستگاه و رستگاه و کانون کهن‌ترین و دیرپاترین سنت‌های دینی و مدنی و معنوی بوده‌اند در رویارویی با معارضه جویی‌های شرایط جدید تاریخی و آزمون بزرگ، اغلب یکسان نبوده است. آن کانون‌های عظیم مدنی و معنوی شرق دور آسیایی اینک سر از مدنیت‌های مدرن "غرب دور" به تعبیر ما برکشیده، و در شرایط فعلی در جغرافیای تاریخ و فرهنگ غرب مدرن قرار گرفته و در این مسیر نیز ره می‌سپارند. در این میان خاورمیانه نبوی، وحیانی و وحدانی، تقدیر تاریخ دیگری در مواجهه با چالش‌های شرایط جدید تاریخی داشته است. مطامع، منافع و مقاصد کانون‌های قدرت، سرمایه و ثروت، اقتصاد و سیاست، و همچنین دانش و فن‌آوری مسلط دنیای مدرن در چگونگی فرآیند رویدادها و تحولات جدید تاریخی، دخالت جدی و موثر داشته و سعی شده شرایط نیز متناسب و موافق با منافع و مطامع طراحان و برنامه‌نویسان پشت پرده تاریخ و سیاست مسلط روز جهان تغییر مسیر داده و به حرکت درآیند.

حضور فعال و تاثیر گذار باستان‌شناسی را نه صرفاً چونان یک رشته و دانش یا ابزار شناخت دانشگاهی (آکادمیک) بلکه به مفهوم نوعی رویکرد، دیدمان و گفتمان جدید تاریخی در صحنه تحولات نمی‌توان نادیده گرفت. اساساً با ظهور پدیده آرکئولوژی - که به تسامح در زبان فارسی با مفهوم باستان‌شناسی و یا حتی دیرینه‌شناسی با مفهوم فلسفی بیش‌تر در میان اهل فکر و فلسفه استفاده می‌شود - دگرگونی عظیمی در فضای فکری، اندیشه و آگاهی تاریخی و حتی نوع رابطه و رویکرد تاریخی بشر دوران جدید، به گذشته پدید آمد که در تمدن‌های پیشین و سنت‌های فکری سلف بی‌سابقه و ناشناخته بوده است.

با عبور از کاستی‌ها و محدودیت‌های منابع محدود، و ورود به منطقه‌های به غایت پیچیده، شکننده و آسیب‌پذیر شواهد

مادی و داده‌های خاموش و مخدوش و متفرق و منفرد و متکثر و مرده و مدفون و فراموش شده؛ افاق‌های تاریخی جدید به روی آگاهی تاریخی بشر گشوده شد که در گذشته تصورش به ذهن نمی‌آمد. این شواهد مادی الکن جدید السورود به فضای ذهن و کنجکاوی‌های بشر دوران جدید، برای انسان گذشته نه متصور بود و نه موضوعیت داشت و نه آن‌که اساساً توان مایه و ارزش معرفتی آن‌ها شناخته شده بود.

این پدیده نو بنیاد، پیچیده، جذاب، وسوسه‌انگیز، فریبنک و به غایت سوال خیز و فوق‌العاده شکننده، آسیب‌پذیر، آفت‌گیر و تکثرگرا بیش از بسیاری از رشته‌ها و دانش‌ها و حوزه‌های فکری و معرفتی دیگر روزگار ما در دامن زدن و حساس و بارور کردن کنجکاوی‌های پایدار بشر سرگشته دوران جدید، و ذهن و ضمیر و اندیشه بی‌قرار و ناآرام او تاثیر نهاده و در فرهنگ و زندگی و نظام ارزشی و اعتقادی‌اش نیز نشت عمیق کرده است.

نظام دانایی مدرن و یا انقلاب آرکئولوژیک به تعبیر فوکو، یعنی انقلاب در ریشه‌ها و بنیان‌های تفکر و دانایی (Arche, Logos) بشر دوران جدید، در شرایط جاری و اکنون تاریخی که در آن قرار گرفته‌ایم ناتوان از رابطه باطنی، قلبی، زنده و فعال با موارث مدنی و معنوی و نظام‌های ارزشی و اعتقادی و سنت‌های فکری است که از سرچشمه‌های متعالی، سرمدی و روحانی‌تر نشأت گرفته و در تاریخ جاری شده‌اند.

باستان‌شناسی به مثابه یک رشته و دانش دانشگاهی در درون همین انقلاب آرکئولوژیک و نظام دانایی مدرن اتفاق افتاده و با ارزش‌ها و مبانی فکری و معرفتی آن نیز سخت در تنیده و در بستر تحولات تاریخی و مدنی و معنوی، آن ره سپرده و توسعه یافته و بسط جهانی پذیرفته یافته است.

تاریخ، فرهنگ و موارث مدنی یک ملت به مفهوم تاریخ، فرهنگ و موارث مدنی و معنوی من حیث تاریخ و فرهنگ یا میراث معنوی و مدنی همان چیزی نیست که تاریخ، فرهنگ، سنت و میراث فکری و نظام ارزشی و اعتقادی یک ملت به مثابه ابزار شناخت این یا آن رشته و دانش. بر همین سیاق یک تاریخ، فرهنگ، سنت فکری و میراث زنده و فعال بر صحنه تاریخ، همان چیزی نیست که جسم و جسد یک تاریخ، فرهنگ و سنت فکری مرده و میراث متعلق به گذشته‌ای که صرفاً به منزله ابژه مادی و ابزار شناخت یا بقایا و سنگواره‌های فرهنگی خاموش و مدفون و رسوبات نهشته در اعماق دوران‌ها و لایه‌های مدفون باستان‌شناختی، جراحی باستان‌شناسانه شده و مورد مطالعه قرار گرفته و درباره آن‌ها داوری می‌شود.





وقتی مسأله احیاء را در باستان‌شناسی دامن می‌زنیم، مراد این است که با شواهد و مواردی روبه‌رو هستیم که بر صحنه تاریخ و روان و رفتار و وجدان و جامعه و فرهنگ ما حضور فعال ندارند و یا دست‌کم حضور مستقیم ندارند. به دیگر سخن می‌بایست آن‌ها را کشف، بازپردازی، سامان دهی، هویت بخشی، بازسازی و احیاء مفهومی و تبیین باستان‌شناسانه کرد.

به هر روی نکته مهم این است که بدانیم این اندیشه تاریخی و نظام معرفتی فوق‌العاده تاریخ‌محور، تاریخ‌انگار، موزه‌گستر، باستان‌کاو، باستان‌گرا، باستان‌پسند و به غایت آرکئولوژیک دنیای مدرن برآمده از ارزش‌ها و رویکردها و دیدمان‌های مدرنیته است، اینک خود را یگانه میراث‌خوار و میراث‌دار بی‌رقیب همه فرهنگ‌ها و پیشینه مدنی و معنوی همه ملت‌ها دانسته و با امکانات و ابزارهای علمی و فکری و معرفتی عظیمی که در اختیار دارد، گذشته همه فرهنگ‌ها و عقبه همه جامعه‌ها و سابقه تاریخی همه جمعیت‌های بومی و رومی، شمالی و جنوبی و شرقی و غربی را لایه به لایه زیر جراحی‌های بی‌امان خود گرفته و موفق شده حتی تاریخ‌ستیزترین جوامع بومی جهان را با نظام دانایی و رویکردهای تاریخی خود هم سخن و هم‌سو و همراه کند.

ظاهراً چنین به نظر می‌آید که در سیلاب نفس‌گیر و هجوم حجم عظیم، خیره‌کننده و بی‌سابقه اطلاعات نو به نو تاریخی، باستان‌شناختی، دیرین‌شناختی و انسان‌شناختی؛ دیگر سنت‌های فکری، همسویی و هم‌سخنی و هم‌راهی و هم‌پایی را بر پایداری و رویارویی با نظام دانایی جدید ترجیح داده‌اند.

شرایط جاری تاریخ و جامعه جهانی نیز به‌گونه‌ای است که نگاه بیرونی، ابزاری، سوداگرانه، باستان‌اندیش، موزه‌ای و تاریخ‌محور به پیشینه تاریخی و سابقه مدنی و معنوی ملت‌ها بر دیدمان‌ها و گفتمان‌ها و مشاهدات و مکاشفات و اشراقات باطنی و تجربه‌های روحانی و فراسویی و یا به اصطلاح روز فراتاریخی، همچنان سروری کرده و چیره است.

این دو نظام دانایی و دو قاره فکری و معرفتی و دو جهان ارزش‌ها و باورها در تاریخ بارها رویاروی یکدیگر ایستاده و پیکار کرده و دست و پنجه فشرده‌اند، گاه این بر آن فایق آمده و سروری کرده و گاه آن بر این چیره شده است. هر دو نیز نهایتاً در بارور کردن و غنا بخشیدن تاریخ، فرهنگ، مدنیت و معنویت بشری ما سخت موثر افتاده و نقش تعیین‌کننده بر صحنه ایفا کرده‌اند. هر کدام نیز هر بار که به مرزهای خود نزدیک شده میدان را برای دیگری گشوده رها کرده است. جهان ایرانی در این عرصه تقدیر، جایگاه و تجربه تاریخی خاص خود را داشته است: خردمندانگی

و اشراق، فرزاتگی و اندیش‌ورزی، همبودی دیانت و معنویت با فرهنگ و مدنیت، هم‌زیستی تاریخ و تقدیر تاریخی بشر با تجربه‌ها و مشاهدات فراتاریخی و مراتب متعالی و سرمدی، به دیگر سخن رابطه عمیق میان حرکت و فرآیند تقدیر تاریخی انسان با تجربه او از فراتاریخ و فراسو و مراتب متعالی‌تر هستی که در ایران عهد اسلامی هویت نبوی و وحیانی و وحدانی خود را زنده و عمیق و فعال‌تر از پیش آشکار می‌کند، از ویژگی‌ها و وجوه متمایز و ممتاز سنت و میراث مدنی و معنوی عالم ایرانی اسلامی است.

حضور فعال ایرانیان خصوصاً در ده هزاره اخیر بر صحنه تاریخ و فرهنگ جهانی، موقعیت جغرافیای تاریخی، انسانی و طبیعی پیچیده و دشوار، هویتی ممتاز و برجستگی خاص به آن داده است. ایران سرزمین ریشه‌هاست؛ این سخن یک ادعا نیست؛ واقعیت غیر قابل انکار در عرصه تاریخ و فرهنگ جهانی است. شناخت و معرفی درست، اصولی و پیراسته از تعصبات نامعقول و منزله از تحریف تاریخ و فرهنگ ایران زمین نه تنها برای ایرانیان که برای جامعه جهانی حائز اهمیت فوق‌العاده است. سهم رشته‌های تاریخی به ویژه علوم باستان‌شناختی را در این میان می‌بایست جدی گرفت و برایشان هزینه کرد. البته نه برای شبه باستان‌شناسی‌های تقلیدی و دیکته شده و بی‌بهره از آگاهی تاریخی و فریبناک و بی‌بهره و سترون؛ بلکه برای یک باستان‌شناسی مبتنی بر بنیة فکری قوی و زمینه فکری غنی و متکی بر اصول علمی پذیرفته شده در سطح جامعه جهانی.

در مجمع الجزایر تاریخ و فرهنگ بشری هیچ مرز مطلقی میان تاریخ و فرهنگ ملت‌ها نمی‌توان ترسیم کرد. وقتی از تفاوت فرهنگ‌ها و تنوع جامعه‌ها و تلون سنت‌ها و تفاوت ذائقه‌ها و تقابل فکرها و تراکم ارزش‌ها و تکرر تجربه‌ها سخن می‌گوییم این‌طور نیست که تصور شود می‌توان خط‌کش بر کف گرفت و میان تاریخ‌ها و دوره‌ها و سنت‌ها و فرهنگ‌های بشری، مرز مطلق کشید و آن‌ها را تعیین حریم باستان‌شناسانه کرد و چنین پنداشت که حصارهای عبورناپذیر میانشان تا ابد افرشته شده است، فرهنگ‌ها، فکرها و نظام‌های مدنی و معنوی بشری همیشه به روی هم گشوده‌اند. فضای جامعه بشری ماهیتاً باز بوده و معماری آن نیز بدون ورودگاه‌ها و پنجره‌های گشوده به بیرون و درون قابل تصور نیست.

تاریخ عرصه فراخ داد و ستد اندیشه‌ها و میدان تعامل و تقابل و تلاقی و تبادل فکرها و خرده‌ها، ذوق‌ها و ذائقه‌ها، آزموده‌ها و آیین‌ها، ارزش‌ها و نظام‌های اعتقادی و ارزشی است. همین سرشت باز و مشبک و گشودگی تاریخ و فرهنگ بشری است که

زمینه امر نوین را فراهم می‌سازد. تاریخ‌مندانگی آدمی به میزانی که بدون سنت قبل تصور نیست؛ بدون حضور فعل امر نوین و نو بودگی نیز نمی‌توان آن را فهمید؛ این همان چیزی است که پل تلیش نیز بر آن انگشت تأکید می‌نهد. البته نمادین بودن، آمیزه‌ای از عینی و ذهنی بودن، قوه و توان مایه‌غایت‌شناختی، اهمیت داشتن امر جزئی در معنای کلی که در هستی‌شناسی و مناظر اسطوره‌ای بشر پیش از تاریخ و عهد باستان فراوان مشاهده می‌شود و مهم‌تر از این‌ها همه، وحدت بنیادین و پیکروار تاریخ آدمی از جمله خصلت‌های ممتاز و متمایز کننده تجربه تاریخی و حضور تاریخ‌مند انسان در جهان است، شناخت همین ویژگی‌ها است که می‌تواند هم ذهن ما را بر فقر و غنای سنت‌های فکری و اندیشه‌های اشرافی بیدار کند، هم به راستی و کاستی اندیشه‌های تاریخی و تاریخ محور و اثبات‌گرای دوران جدید آگاه سازد.

به هر روی نگاه از بیرون و تماشاگرایانه و تاریخی به چیزها آن قدر هم بی‌اهمیت و تهی از راستی نیست که اغلب پنداشته شده است. مهم‌تر آن که ما هیچ‌گاه در تجربه و تقدیر تاریخی خویش آن طور که از فرآیند تاریخ اندیشه استنباط می‌شود، نه می‌توانیم یک تماشاگر و داور و ناظر مطلق رویدادهایی که بر ما می‌گذرد و شرایطی که در آن قرار گرفته‌ایم باشیم و نه آن که همیشه بازیگر محض بر صحنه و یا غوطه‌ور و شناگر مطلق بر بال امواج رویدادها حرکت کنیم. تاریخ هم صحنه بازیگری است و هم عرصه تماشاگری، مساله هنگامی دشوار می‌شود که یکی را بخواهیم از صحنه و عرصه تقدیر تاریخی خویش به سود دیگری به بیرون رانده و تنها تماشاگر واقعیت‌هایی باشیم که عملاً در آن حضور فعال داشته و بازیگریم.

ما وجودهایی هستیم تاریخی شده و تاریخ‌مند؛ افکنده در تقدیر تاریخی خویش در جهانی چشم می‌گشاییم که پیش از ما وجود دارد. در درون سنت‌ها و مواریثی افکنده می‌شویم که آن‌ها نیز پیش از ما وجود دارند؛ به ما آموزانده می‌شوند، کنش‌ها و رفتارهای بشری ما را صورت می‌بخشند و ما نیز متقابلاً در درون آن‌ها حضور موثر و فعال داریم. زبان که تاریخی‌ترین وجه از هویت تاریخی ما را آشکار می‌کند. سهمی گسترده و چند ضلعی در فرآیند تجربه و تاریخی ما داشته است؛ تا آنجا که عبور آن را از مراحل کنش‌های رفتاری به نوشتاری، سرآغاز حضور تاریخی واقعی بشر دانسته و پذیرفته‌ایم. زبان، تاریخ، زمان، جامعه، سنت، فرهنگ و همه مواریث مدنی و معنوی که در درونشان زاده و زیسته و سکنی گزیده و پرورده می‌شویم؛ زیستگاه‌های بشری ما در نشئه حضور تاریخی و تاریخ‌مند ما در جهان هستند.

آشیانه‌هایی که در آن منزل کرده‌ایم. این مواریث مدنی و معنوی نیز متقابلاً در درون هستی و حیات بشری ما آشیانه دارند. با ما معنا و فهمیده می‌شوند. با حضور فعال ما نیز بر صحنه استمرار یافته و غنی‌تر و بارورتر می‌گردند.

همه تجربیات، مشاهدات، مکاشفات و دریافت‌های بشری ما از الوهیت، امر متعال، مطلق، سرمدی و قدسی به دلیل آن که در درون همین زیستگاه‌ها و آشیانه‌های تاریخی و بشر تاریخی شده و تاریخ‌مند، تجربه، مشاهده، مکاشفه، اندیشیده و دریافت می‌شوند؛ با مقتضیات وجودی ما ضرورتاً درمی‌تنند. حرکت و فرآید حیات و تجربه تاریخی ما با همه نسبیت‌ها و ضرورت‌هایش بر آن‌ها سایه افکنده و تاثیر می‌نهد. همین پیش زمینه‌ها و آگاهی‌های پیشینی و مبنایی و همچنین پذیرفتن این واقعیت که ما وجودهایی هستیم فروافکنده شده در شرایط، مقتضیات و محدودیت‌های بشری و ضرورت‌های انکارناپذیر تاریخی خویش، می‌تواند ذهن و فکر و خرد ما را از مطلق پنداشتن امر نسبی و یا بالعکس نسبی کردن امر مطلق مصون بدارد. اساساً خودآگاهی و شعور تاریخی یعنی این که بدانیم در کجای تاریخ قرار گرفته و از کدام ریشه‌ها و پیشینه‌ها و زمینه‌های تاریخی و فرهنگی و فراتاریخی در این نشئه حضور و تقدیر تاریخی خود بر آمده و بالیده‌ایم و یا به تعبیر دیگر از کجا آغاز کرده‌ایم که به اینجا رسیده‌ایم؟ حضور ما در جهان حامل چه معنایی است؟ رشته‌های تاریخی و فلسفه‌های تاریخ روزگار ما بیش از هر دوره‌ای در گذشته از منظر تاریخی با مسأله‌ها و مواریث و معقولات و موضوعات ریز و درشت فراوان از این دست درگیر شده‌اند.

ظهور پدیده آرکئولوژی و ابزارهای شناخت باستان‌شناسانه در دوران جدید هم موید پیچیده‌تر شدن و بسط آگاهی و اندیشه تاریخی بشر زمانه ما است و هم مبین ورود انسان به پیچلاخی از مسأله‌ها و مباحث دشوار و کاملاً جدید و بی‌سابقه.

حوادث ناگوار بسیاری که جهان ایرانی در مقاطع بحرانی و چالش خیز تاریخی با آن رودررو بوده و بهای گران و پرهزینه‌ای را که کشور ما در هر برهه تاریخی پرداخته، برای متفکران و کارگزاران و طراحان اقتصاد و سیاست و برنامه‌ریزان فرهنگ و جامعه معاصر ما می‌تواند دلیل کافی و موجهی باشد تا با عنایت و التفات بیش‌تر به آگاهی، شعور، اندیشه و رشته‌های تاریخی و فرهنگی و انسانی و اجتماعی توجه کرده و از آن تجربه‌ها عبرت آموخته و سعی شود در این لحظه تاریخی که در آن قرار گرفته‌ایم ریشه‌ای و بنیادی‌تر تحلیل شده و موقعیت‌ها را بشناسیم و مانع از وقوع رویدادهای ناگوار گذشته بشویم.





جوامعی که بی‌بهره از آگاهی و شعور تاریخی بوده‌اند در رویارویی با چالش‌های تاریخی همیشه آسیب پذیرتر از جامعه‌های بهره‌مند از آگاهی و مجهز به شعور و اندیشه تاریخی بوده‌اند. اتفاقی نیست که در منطقه غربی تاریخ، سرمایه و ثروت، عمر و اندیشه نسل‌ها، سده‌ها است هزینه می‌شود تا از یک گور و گودال پیش از تاریخی جراحی شده در این یا آن نقطه جهان برای آگاهی یافتن از چگونگی فرآیند و مراحل ابتدایی تر حیات و حضور تاریخی بشر، تا حد ممکن بالاترین حجم اطلاعات برکشیده و استقرار شود. این نیز تصادفی نیست که آن‌چه در این سوی منطقه غربی تاریخ یعنی در شرق فراتاریخی که جهان ایرانی ما نیز در میانه هر دو عالم قرار گرفته به بهای اندک در ترازی سود و سودا در بی‌خبری فروخته می‌شود؛ دیگری به هزینه عمر نسل‌ها و سرمایه عظیم فکری فرزندان سعی می‌ورزد آن را بکاود و بشناسد و بفهمد.

اینک پیشینه تاریخی همه فرهنگ‌ها و سابقه مدنی و معنوی همه جامعه‌ها و میراث ملی همه کشورها چونان ابزار شناخت اندیشه، خرد و آگاهی تاریخی انسان غربی است. باستان‌شناسی، بسط اندیشه، شعور و آگاهی تاریخی انسان غربی در دوران جدید است. بدون آگاهی، نقد، تحلیل و فهم ریشه‌ها و بنیان‌ها و سنت‌ها و زمینه‌های فکری و نظام ارزشی که باستان‌شناسی را در غرب در دامن خود پرورانده؛ از یک شبه باستان‌شناسی تقلیدی چیزی به کف نخواهد آمد، حتی اگر در این مسیر موفق بشویم و به وجه، لایه به لایه و دوره به دوره عالمی را زیر جراحی‌های باستان‌شناسی خود بکاویم.

آگاهی و شعور تاریخی پیچیده‌تر و صعب‌الوصول‌تر از اطلاعات و شناخت ما از وضع فیزیکی و شرایط طبیعی این ماده حیاتی یا آن پدیده طبیعی است. هر جا که مسئله انسان و بحث تاریخ و فکر و فرهنگ و حیات مدنی و معنوی و میراث جامعه‌ها و جمعیت‌های بشری به میان کشیده شده، خواسته و ناخواسته آتش حساسیت‌ها و عواطف انسانی را نیز در بوتۀ نقدها و کوره تحلیل‌ها و داوری‌ها داغ و شعله‌ورتر یافته‌ایم.

البته حساسیت اصولی و اصیل در این عرصه خود عین آگاهی است. جامعه‌ای که فاقد چنین بیداری، آگاهی یا وجدان تاریخی است نه می‌تواند به سرنوشت خویش و نه به سرنوشت دیگری حساس باشد. همه وجدان‌های بیدار به سرنوشت بشر به سنت، فرهنگ و میراثی که بر آن تکیه زده و تعلق خاطر داشته‌اند حساس بودند. همین حساسیت، بیداری و شعور تاریخی است که می‌تواند ما را در رویارویی با چالش‌ها، آفت‌ها، آسیب‌های تاریخی

و خطراتی که در کمین و پیش رو است مقاوم‌تر کرده و مصون بدارد. این یک اشتباه بزرگ تاریخی است که چنین پنداشته شود در جامعه و جهانی این چنین دشوار، پیچیده، منقلب، متحول، ملتهب، متورم، طوفان زده، موج‌خیز و چالش‌انگیز، پر مخاطره و بیش از هر زمانه دیگر بی‌رحم و قساوت بار، بدون آگاهی و شعور تاریخی و شناخت درست از موقعیت و جایگاه تاریخی خویش و شرایط تاریخی که در آن قرار گرفته و چالش‌هایی که در آن رو به رو هستیم می‌توان بر دشواری‌ها فایز آمد و صحنه را به دیگری وا نهاد و بازی را نباخت.

مرزهای تاریخی، فرهنگی، اعتقادی و معنوی جهان ایرانی چنان که در سر آغاز همین گفتار نیز به آن اشاره کردیم بسیار پیچیده، فراخ، دیرینه و دیر پا تر از آن است که اغلب تصور شده است. تاریخ کهن، فرهنگ غنی، پاینده و دیر پا، معنویت پر مایه و غنی از عواطف انسانی، اندیشه و خرد و حکمت تنیده با عرفان و اشراق و عشق و آزادگی و اعتدال روحی و توجه عمیق به آداب و ادب و نجابت زیستن و شرم حضور و اشرافیت معنوی و در رأس همه اسلام شیعی مبنی بر ایمان و معنویت ایثار و شهادت و حماسه و مظلومیت و جوانمردی و فتوت و وجدان بیدار تسامح و تعامل با دیگری و مهم‌تر از همه عبور از هویت‌های قومی و قبیله‌ای و ورود به عرصه فراخ تاریخ و فرهنگ و سنت و میراث و مدنیت و معنویت بر آمده از تجربه مشترک تاریخی، منش و موقعیتی ممتاز به ایران زمین و ایرانیان در عرصه تاریخ و فرهنگ جهانی داده است. تصادفی نیست که مستشرق و ایران شناس بزرگ و جهانی و ایران دوست - به تعبیر خود او - ریچارد نلسون فرای رسماً از رئیس دولت ایران درخواست می‌کنند تا پس از فوتشان در ساحل زاینده رود و اصفهان تاریخی و فرهنگ‌خیز ایران زمین ریشه‌ها به خاک سپرده شوند. هم این خواهش مبارک و هم آن اجابت و پاسخ مثبت مهر تأیید دیگری بر جایگاه ممتاز ایرانیان در عرصه تاریخ و فرهنگ جهانی است. خرسند کننده و تحسین‌انگیزتر آن که این خواهش خجسته و آن اجابت فرخنده و پاسخ مثبت در شرایطی اتفاق می‌افتد که روابط میان دو دولت ایران و ایالات متحده طی دهی‌های اخیر چندان رضایت بخش و امیدوار کننده نبوده است. یک فرهنگ غنی و پر مایه، یک سنت فکری اصیل و میراث و معنویت بر آمده از ریشه‌ها و بنیان‌ها و سرچشمه‌ها و زیر لایه‌های درونی‌تر روح فراتر از مرزها و چالش‌ها و تنش‌های سیاسی ره سپرده و می‌تواند بی تیغ و تیر و شمشیر، جان‌ها و وجدان‌ها را در آن سوی مرزها و حصارهای تنگ قومی و قبیله‌ای و نژادی و سیاسی و جغرافیایی تسخیر کند.

درخواست ایران شناس شهیر و ایران دوست گران‌مایه پروفیسور ریچارد نلسون فرای پاسخ محکم و به موقع به ذائقه بیمار و سیاست‌زده سینماگران سوداگر هالیوود نیز بود. اما ما خود با این میراث غنی، پرمایه و ممتاز چه کرده‌ایم؟! آیا هنوز رمقی در توان مانده تا میراث‌دار شایسته مسئولیت خطیر و سنگینی که بر شانه گرفته‌ایم باشیم؟! و یا به تعبیر مولانا:

هین که از تقطیع ما یک تار ماند

مصر بودیم و یکی دیوار ماند

فرهنگ امری کیفی و کیفیت زندگی است. هر آفت و آسیبی به فرهنگ و موارث مدنی و معنوی یک ملت و هر شکلی از تحریف و تخریب و تحقیر و نشانه رفتن و هدف گرفتن ریشه‌ها و بنیان‌های ارزشی آدمی، آسیب رساندن به خود آدمی و ویران کردن ارکان جامعه بشری است. به هر میزان که یک جامعه فرهنگی، معنوی و وفادار به ارزش‌های اصیل خود مانده است، تندرست و کم‌هزینه و خلاق‌تر و ایمن‌تر نیز در تاریخ ره سپرده است. یک جامعه آشفته، به لحاظ معنوی و بیمار و نابسامان به لحاظ روحی و میراث ستیز به لحاظ فرهنگی؛ همیشه در رویارویی با چالش‌های تاریخی، شکننده و آسیب‌پذیر تر بوده است. فرهنگ و میراث مدنی و معنوی و ارزش‌ها و بنیان‌های ارزشی یک ملت را در بازار سود و سودا نمی‌توان حفظ کرد، فرهنگ و بنیان‌های ارزشی جامعه‌ها ماهیتاً نه از سنخ سود و سودایند و نه آن که در بازار سود و سودا می‌توان صیانتشان کرد. کیفیت زندگی؛ منش انسانی و اصالت انسانی ما با آن و به وساطت آن باز نموده و آشکار می‌شود. نگاه ابزاری، سوداگرانه و بازاری به موارث فرهنگی و ارزش‌ها و بنیان‌های مدنی و معنوی و ریشه‌های یک ملت به لحاظ اخلاقی ناپسند و ناستوده و به لحاظ علمی ناراست و از حیث فکری نامعقول و از جهت حقوقی نادرست و از منظر اجتماعی نامطلوب و از بعد منطقی مغالطه‌آمیز و از رویکرد تاریخی اشتباهی جبران‌ناپذیر و از حیث اعتقادی گناهی نابخشودنی است.

باستان‌شناسی دانشی باز و جهانی است. فربهی آن نیز در گروه همکاری‌ها و داد و ستدهای فکری و معرفتی و علمی پیچیده و چند ضلعی و روزآمد و کارآمد در سطح جامعه جهانی است؛ لکن چه به لحاظ اخلاقی و چه به لحاظ حقوق جهانی پیش بینی شده درباره موارث مدنی و معنوی ملت‌ها، این یک اصل پذیرفته شده است که در عرصه همکاری و تعامل علمی و فکری، ابتکار عمل می‌بایست در کف کشور میزبان باشد. متأسفانه حرکت معکوسی که اینک در جامعه ما آغاز شده بخت استقلال

نیم بند سازمان‌ها و نهاد فرهنگی و موارث مدنی جامعه معاصر ما را به حداقل ممکن رسانده است. ایران، آلاسکا و استرالیا و کانادا نیست که هر طور که بخواهیم در آن طرح توسعه دراندازیم و هر جا که بخواهیم به هر بهایی سد و بند بنیاد نهیم و راه بگشاییم و جاده تعریض کنیم و مجتمع‌های صنعتی و شهری پی افکنیم و برج بسازیم و ابنیه و آثار ویران کنیم و مدرسه و مسجد و مصلا و محراب و منبر هر طور که بخواهیم با هر ذائقه‌ای بر شانه هر آنچه ویران کرده‌ایم بنیاد نهاده و بنا کنیم. از تجربه تأسف‌انگیز و خسارت‌بار فضاهای زمخت و نازیبا و بی‌ریشه و بی‌هویت و سرد و بی‌روح و بیگانه به حکمت و خرد و ذوق و زیبایی و فکر و فرهنگ و منش و معنویت ایرانی و بی‌بهره از سنت و میراث اسلام و قرآن که طی دهه‌های اخیر چونان گیاه هرز در سرزمین ما روییده و تن و جان ما را می‌آزارد می‌بایست درس عبرت آموخت و مانع تکرارشان شد. زیستن در فضاهای نامأنوس و نامتناسب و غریبه به میراث و فرهنگ و مدنیت و معنویت ما و بیگانه به خرد و ذوق زیبایی اندیشه و هستی‌شناسی و حیاتی ما می‌تواند اثرات طبعات بسیار منفی و زیان‌بار بر روان و رفتار و استحکام و انسجام و استمرار حیات تاریخی و فرهنگی و مدنی معنوی ما بگذارد. در بسیاری از کشورهای جهان خصوصاً جوامع توسعه یافته، نهادها، سازمان‌ها و متولیان فرهنگ و میراث، به دلیل حضور فعال و نقش تعیین‌کننده‌ای که در تصمیم‌گیری‌ها، طرح‌ها و برنامه‌های توسعه پایدار و کلان کشور خود دارند موفق به ایجاد نوعی توازن بنیادین، همزیستی و تعامل میان فرهنگ و توسعه، سنت و تجدد، فرهنگ و فن آوری، موارث فرهنگی و نوآوری شده‌اند.

در جامعه معاصر بعد انقلابی ما متأسفانه همچنان تعارض بر تعامل، تراحم بر همزیستی، سود و سودا بر وارستگی سروری کرده و چیره است. جای آن دارد از خود پرسیم برای نسل‌هایی که از پی می‌رسند ما چه میراثی خواهیم نهاد؟ چگونه گذشته‌ای برای آیندگان خواهیم بود؟

از همه دوستان و همکاران و همیاران علمی و اداری و اجرایی که ما را در تدوین، چاپ و انتشار این شماره یاری دادند صمیمانه سپاسگزاریم. دعای خیر و سلام صدق ما بدرقه راهشان باد.

ح. ملاصالحی

